

گفت و گو با کسری کلاهدوزان و سینا دل آذر،
رتبه‌های ۶ و ۹ کشوری رشته‌ی تجربی از تبریز



تهیه و تنظیم: داوود اکبری و آریین احمدی

شنبه، ۱۲ شهریور، ساعت ۹ شب،
تهران، هتل لاله.
یک گفت‌وگوی صمیمانه با دو یار
دبستانی؛ کسری کلاهدوزان و سینا
دل آذر.

کسری رتبه‌ی ۶ کشوری و ۱
کشوری زبان و سینا رتبه‌ی ۹ کشوری.
در این گفت‌وگو مادر سینا، خانم
والیه جوانبخت دلیر، پدر و مادر
کسری، خسرو کلاهدوزان و سهیلا
داداش‌زاده، حضور داشتند. این دو از
دوره‌ی ابتدایی در یک مدرسه با هم
دوست شدند و دوستی‌شان تا پایان
دوره‌ی دبیرستان در مدرسه‌ی شهید
مدنی تبریز ادامه داشت. آن‌ها به هم
کمک کردند تا به این موفقیت مهم
دست پیدا کنند. آن‌ها برای سال‌های
آینده موقتاً از هم جدا خواهند
شد ولی هدف‌های‌شان مشترک و
جداناپذیر خواهد ماند. سینا به تهران
می‌آید و کسری در تبریز می‌ماند تا هر
دو، بهترین پزشکان کشور ما شوند.

WWW.KONKUR.IN

از رفاقت پشت نیمکت‌های مدرسه تا کسب رتبه‌ی یک‌رقمی در کنکور ۹۰

تیزهوش.
ترازت توی کانون به چه شکل بود؟
روند رو به بالا داشت؟
سینا: بیش‌تر تو سال پیش‌دانشگاهی
ترازم رشد خوبی داشت.
تو چی کسری؟
کسری: من همیشه سعی کردم رو به
رشد باشه ولی گاهی اوقات خُب نوسان هم
داشت.
وقتی افت تراز داشتی چه حالی پیدا
می‌کردی؟ ناامید می‌شدی؟
کسری: نه اتفاقاً امیدوار می‌شدم که
نتیجه‌ی بعدیم بهتر بشه.

سینا تو چی؟ تو این شرایط چه حسی
داشتی؟ عکس‌العمل خانواده‌ت چی بود؟
سینا: بالاخره آدم ناراحت می‌شه ولی
من به فکر جبران بودم. خانواده‌م بهم اعتماد
می‌کردن و می‌دونستن جبران می‌کنم.
خانم دل آذر! سینا معتقد به شما بهش
اعتماد می‌کردین. توی این شرایط چه
واکنشی داشتید؟

مادر سینا: فقط بهش می‌گفتم:
«اشتباهات به خاطر بی‌دقتیه.»
آقای کلاهدوزان! شما در مورد آزمون
کسری چی کار می‌کردین؟ نتیجه‌ش
براتون مهم بود؟

پدر کسری: مسلماً نتیجه‌ی کسری برام
مهم بود. وقتی آزمون می‌داد با هم بررسی
می‌کردیم و اشتباهاتش رو بررسی می‌کردیم

لطف کنید خودتون رو معرفی کنین!
سینا: سینا دل آذر هستم از تبریز؛ امسال
رتبه‌ی ۹ کشوری رو در رشته‌ی تجربی به
دست آوردم.
کسری: من هم کسری کلاهدوزان هستم
از تبریز؛ در رشته‌ی تجربی رتبه‌ی ۶ و در
زبان رتبه‌ی ۱ آوردم.
سینا، از کی به کانون اومدی؟
سینا: من از سال دوم دبیرستان به کانون
اومدم.
کسری! شما چی؟
کسری: من هم مثل سینا از سال دوم
اومدم.

پس حسابی با هم رقابت داشتین.
ببینم! توی یه مدرسه بودین؟
کسری: بله؛ هر دومون در مدرسه‌ی
تیزهوشان شهید مدنی درس خوندم.
خُب، خودتون هم فکر می‌کنید تیزهوش
هستین؟

کسری: راستش من هیچ وقت اسم خودم
رو نمی‌ذارم تیزهوش ولی بالاخره قبول شده
بودم و جو رقابتی زیاد بود.

یعنی فکر می‌کنی دلیل موفقیتت
برمی‌گرده به هوشت؟
کسری: نه این جور فکر نمی‌کنم.
به نظرم بیش‌ترین دلیل و عامل موفقیت،
پشتکاره.

سینا! نظر تو چیه؟
سینا: من بیش‌تر سخت‌کوشم تا



بین ما وجود داشت این بود که هر دومون سعی می کردیم اون یکی رو بکشیم بالا. حالا کسری! اگه فرض کنیم که توی مدرسه‌ی تیزهوشان نبود که همه

که به قله برسه، بلکه مسیرهایی که باید به سمت قله طی کنه هم براش قشنگه. سینا! با کسری رقابت داشتن؛ این طور نیست؟

ما دو جور رقابت داریم؛ به حالت این بود که با هم دوست نباشیم؛ در این صورت همدیگر رو می کشیدیم پایین که قاعدتاً تک‌رقمی نمی شدیم. حالت دومش که بین ما وجود داشت این بود که هر دومون سعی می کردیم اون یکی رو بکشیم بالا.

درس خون باشن و دست بر قضا با سینا دوست بشی و این جور سالم با هم رقابت کنین، یعنی توی یه مدرسه‌ی معمولی بودی، باز هم می تونستی پسری مثل سینا پیدا کنی و باهاش رقابت کنی؟ کسری: من و سینا درسته شانسی سر راه هم قرار گرفتیم ولی هدفمون مشخص بود و قرارمون این بود که توی هر شرایطی، برای هدفمون تلاش کنیم. اگه با هم نبودیم هم سعی مون رو می کردیم. حالا شانس با ما یار بوده تا بتونیم به هم کمک کنیم.

کسری! فکر می کنی پدر و مادرت برات چی کار کردن؟ مثلاً شهرام رحیمی می گفت: «مادر من وقتی شب‌ها روی کتاب خوابم می برد، میومد چراغ‌ها رو خاموش می کرد.»

کسری: من فکر می کنم کم‌تر کسی هست که به موفقیت برسه و پدر و مادر، پشتش نباشه. سال آخر یه مشکلی برای زانوم پیش اومد و مجبور شدم ۲ بار عمل

سینا: بله، شدید اما سالم. توی دوستیتون هم تأثیری داشت؟ سینا: نه اصلاً. اگه مثلاً توی یه آزمون رتبه‌ت بیش‌تر از کسری می شد چی کار می کردی؟

من همیشه سعی کردم خودم رو محدود به چیز خاصی نکنم و مثلاً نگم من می خوام این طوری باشم. هدف و آرمانم محدود نیست. هیچ وقت از این نترسیدم که هدفی بزرگ‌تر از قد و قواره‌م برای خودم بخوام. هدفم برخلاف خودم هیچ وقت محدود نیست.

سینا: یه بار رتبه‌م ۱۰ تا ۲۰ شد و کسری هم رتبه‌ش شد ۴۰؛ بهش گفتم: «چرا رتبه‌ت این شده؟» کلی هم دعواش کردم. یعنی رقابتتون جور بود که همدیگر رو هل می دادین.

دقیقاً ببینید ما دو جور رقابت داریم؛ به حالت این بود که با هم دوست نباشیم؛ در این صورت همدیگر رو می کشیدیم پایین که قاعدتاً تک‌رقمی نمی شدیم. حالت دومش که

که همون موقع یاد بگیره و برای هفته‌ی بعد نمونه. البته کسری افت تراز زیادی نداشت؛ طوری بود که رتبه‌ش تقریباً یک‌رقمی یا دورقمی می شد. همیشه بهش می گفتم: «حتی تو می تونی رتبه‌ی ۱ بشی.»

خانم کلاهدوزان! شما هم در جریان آزمون‌های کسری قرار داشتید؟

مادر کسری: ساعت به ساعت و درس به درس باهاش همراه بودم. سر ساعت ۸ کسری می رفت توی جلسه و من بیرون می موندم. نتیجه هر چی بود برام شیرین بود؛ چون تلاش کسری برام مهم بود و می دونستم کوتاهی نمی کنه.

بعضی اولیا حرفشون اینه که جمعه‌هاشون خراب می شه و مجبورن یه هفته در میون با به پای دانش آموز همراه باشن! شما نظر تون چیه؟

مادر کسری: من و همسر من خیلی خوشحال بودیم. هر دو هفته یکبار یه جمعه‌ی پرهیجان داشتیم؛ یه هیجان کاملاً مثبت. برامون خیلی مهم بود که می دیدیم فرزندمون داره خودش رو محک می زنه.

خانم کلاهدوزان! اگه رتبه‌ی کسری ۱۰۰۰۰ می شد از دوست داشتنتون نسبت به کسری کم می شد؟

مادر کسری: با اطمینان باید بگم به هیچ عنوان. کسری جور تربیت شده که اگه ۴ سال هم پشت سر هم رتبه‌ی ۱۰۰۰۰ می شد باز هم تلاش می کرد و به چیزی که می خواست می رسید.

قطعاً باور کسری از باور شما و محیطی که توش رشد کرده تأثیر گرفته. خانم دل‌آذر! شما چی؟ اگه سینا رتبه‌ی ۱۰۰۰۰ می شد حس تون نسبت بهش تغییر می کرد؟

مادر سینا: اصلاً فرقی نمی کرد. سینا: مسلماً اگه پدرم هم این‌جا بود نظرشون همین بود. حرفشون همیشه این بود که تمام لذت یه کوهنورد به این نیست

غلتک. وقتی از لحاظ روحی ناراحت می‌شد بهش دلداری می‌دادم و تا جایی که می‌تونستم سعی می‌کردم همراهش باشم. یه شب‌هایی که می‌خواست درس بخونه می‌ترسید من به هوای اون بیدار بمونم ولی وقتی می‌گفت: «مامان تو نخوابیدی؟» می‌گفتم: «نه دارم فیلم می‌بینم.»

خانم کلاهدوزان همین سؤال رو از شما دارم!

مادر کسری: من هم مثل همه‌ی پدر و مادرها به کسری می‌گفتم هر کاری رو بخوای، می‌تونم انجام بدم و به هدفت برسی. روی اعتمادبه‌نفسش کار می‌کردم و می‌دونم که موفق هم شدم. رسوندمش به خودباوری؛ چون می‌دونستم توانایی‌های لازم رو داره فقط باید خودباوری هم بهش اضافه بشه. ما در این مسیر موفق بودیم.

خب، از درس بیام بیرون و بریم سراغ جامعه. سینا! اگه بخوای از علاقه‌ت حرف بزنی چی می‌گی؟

سینا: یکی از دلایلی که رشته‌ی پزشکی رو انتخاب کردم این بود که فکر می‌کنم اگه بتونم جون یه آدم رو نجات بدم، از زندگی احساس رضایت می‌کنم. انسان‌ها انقدر ارزش دارن که آدم به خاطرشون گاهی مسیر زندگیش رو عوض می‌کنه. دلیل اصلی من از انتخاب رشته‌ی پزشکی این بود: نجات جون انسان.

کسری! تو چه آرمانی داری؟

کسری: من همیشه سعی کردم خودم رو محدود به چیز خاصی نکنم و مثلاً نگم من می‌خوام این طوری باشم. هدف و آرمانم محدود نیست. هیچ وقت از این نترسیدم که هدفی بزرگ‌تر از قد و قواره‌م برای خودم بخوام. هدفم برخلاف خودم هیچ وقت محدود نیست.

یعنی به نظرت بزرگ شدن یعنی همیشه در تلاش بودن؟

کسری: بله باید جرئت داشته باشیم و بخوایم که از بزرگ‌ترین دانشمند هم بزرگ‌تر باشیم. حالا شاید به این هدف نرسیم. مهم تلاش برای رسیدنه.

می‌دونی که تخصص گرفتن خیلی سخته! تو می‌خوای چه تخصصی بگیری؟

کسری: هنوز تصمیمی برای انتخاب یه

جراحی کنم. خیلی دوران سختی بود. توی اون شرایط فضایی که پدر و مادرم برام فراهم کردن واقعاً عالی بود و مطمئنم اگه کمک نمی‌کردن مشکلاتم خیلی زیاد می‌شد. توی اون شرایط که مجبور بودم از یه پا استفاده کنم، پدر و مادرم کاری کردن که بتونم به کارام برسم.

سینا! تو در مورد پدر و مادرت چی فکر می‌کنی؟

سینا: من در تمام مراحل، موفق نبودم مثلاً یه جاهایی شکست می‌خوردم و یه سری از آزمون‌های کانون رو خیلی بد می‌دادم. در این شرایط از نظر روحیه خیلی افت می‌کردم ولی پدر و مادرم بهم روحیه می‌دادن و باعث می‌شدن تو شرایط سخت بتونم خودم رو جمع و جور کنم. «شکست، زمین خوردن نیست، بلند شویدا!»

آقای کلاهدوزان! ما نظر بچه‌ها رو پرسیدیم؛ حالا می‌خوایم از زبون خود شما بشنویم که شما غیر از پول خرج کردن چه کار دیگه‌ای برای کسری انجام دادین؟

پدر کسری: وقتی کسری بچه بود از همون اول متوجه شدم که علاقه‌ی زیادی به خوندن و ممتاز شدن داره. من هم سعی کردم شرایط رو براش فراهم کنم. مثلاً توی دوران کودکیش براش پازل‌های مخصوص پیشرفت آزمون کوشش می‌خریدم. وقتی کلاس پنجم بود و قرار بود آزمون تیزهوشان بده، توی درس ریاضی کمکش کردم ولی دوران راهنمایی، خودش افتاد تو مسیر. در حقیقت در دوران راهنمایی و دبیرستان، خودش به این راه ادامه داد. من تو این دوران سعی می‌کردم رفت و آمدش رو به عهده بگیرم تا وقتش تلف نشه. خیلی پیگیر آزمون‌هاش بودم.

مبنای کارتون بر اساس تنبیه بود یا تشویق؟

پدر کسری: تنبیه در کار نبود. خودش می‌خوند و می‌رفت جلو.

از شما می‌پرسم خانم دل‌آذر. شما واسه‌ی سینا چی کار کردین؟

مادر سینا: مثل همه‌ی پدر و مادرها تا اوایل ابتدایی و کلاس سوم دبستان، باهاش کار می‌کردم. یواش یواش خودش افتاد روی



وقتی از لحاظ روحی ناراحت می‌شد بهش دلداری می‌دادم و تا جایی که می‌تونستم سعی می‌کردم همراهش باشم. یه شب‌هایی که می‌خواست درس بخونه می‌ترسید من به هوای اون بیدار بمونم ولی وقتی می‌گفت: «مامان تو نخوابیدی؟» می‌گفتم: «نه دارم فیلم می‌بینم.»



مشخصه‌ی کانون همین برنامه‌ریزیه. من وقت نداشتم بشینم برای کل سال برنامه‌ریزی کنم. من هر هفته فقط یک بار برنامه‌ریزی می‌کردم. دیگه این که کانون باعث می‌شه آدم خودش رو بشناسه؛ یعنی بفهمه که می‌تونه موفق بشه.

سینا! اگه قرار باشه برگردیم به عقب، دوباره از همون دوم دبیرستان میای کانون یا نه؟

سینا: مثل معین فلاحتگر از پنجم دبستان میام کانون.

کسری! دفتر برنامه‌ریزی رو هم پر می‌کردی؟

کسری: بله، مخصوصاً از سال سوم به صورت منظم پر می‌کردم. من دفتر برنامه‌ریزی رو نگه داشتم و دوست دارم به بچه‌ها هم نشون بدم. فعلاً فقط به دوست‌هام نشون دادم.

سینا! تو هم دفتر برنامه‌ریزی رو پر کردی؟

سینا: بله، باعث شد ساعت مطالعه‌م منظم بشه. واقعاً همه‌ی فاکتورها رو داشت.

کدوم یکی از کتاب‌های کانون برات جالب بود؟

سینا: اشتباهات متداول واقعاً کتاب خوبی بود. هم‌چنین زرد عمومی و اختصاصی که به آدم زمان‌بندی رو یاد می‌ده.

کسری! تو از چه کتاب‌هایی استفاده می‌کردی؟

کسری: کتاب‌هایی که خیلی به دردم خورد، کتاب‌های جمع‌بندی بود؛ چه تألیفی، چه تست‌های کنکور. سه ماه آخر رو با کتاب‌های جمع‌بندی مثل زرد عمومی و زرد اختصاصی گذروندم.

فکر می‌کنی از این که به برنامه‌ی کانون اعتماد کردی کار درستی کردی؟

کسری: کانون چند ساله داره این کار رو انجام می‌ده و هر سال مطمئناً بهتر هم می‌شه. به نظرم واقعاً اشتباهه اگه به کانون اعتماد نکنیم.

سینا: من به اشتباهی کردم که سال دوم و سوم اعتماد نمی‌کردم، ولی سال پیش دانشگاهی فهمیدم به نفعه که اعتماد کنم.

تخصص ندارم. من بیش‌تر جراحی قلب رو دوست دارم اما اطلاعات زیادی نسبت بهش ندارم. ممکنه برم دانشگاه و نظرم عوض بشه ولی فعلاً جراحی قلب رو دوست دارم.

سینا! اگه همین الان برگردیم به یه هفته‌ی قبل از کنکور، فکر می‌کنی کاری هست که بتونی انجامش بدی تا رتبه‌ت مثلاً ۴ رتبه بهتر بشه؟

سینا: به نظرم تنها عاملی که باعث شد رتبه‌م بهتر از این نشد این بود که سوالات طوری بود که فکر می‌کردم ریاضی رو باید ۱۰۰ درصد بزیم؛ بنابراین به خاطرش ۲۵ دقیقه وقت گذاشتم و وقتی اختصاصی‌ها رو تموم کردم باز هم ۲۰ دقیقه برای ریاضی وقت گذاشتم. اگه این اشتباه رو نمی‌کردم و اون ۲۰ دقیقه رو برای زیست می‌داشتم مطمئنم رتبه‌م بهتر می‌شد.

یعنی اگه یه هفته قبل از کنکور، زمان‌بندی‌ها رو می‌دونستی، رتبه‌ت بهتر می‌شد؟

سینا: مسئله، زمان‌بندی نبود؛ این بود که می‌خواستم ریاضی رو ۱۰۰ درصد بزیم.

کسری تو چی؟ اصلاً تا به حال به این فکر کردی که اگه برگردی عقب، چه کاری می‌تونستی برای بهتر شدن بکنی؟

کسری: راستش روز کنکور کل تلاش و درس خوندن ما خلاصه می‌شه توی ۴ ساعت و معلوم نیست توی این ۴ ساعت چه اتفاقی قراره بیفته. ممکنه سر جلسه یه اتفاقی بیوفته که آدم مثلاً خودش رو گم کنه و از این موارد.

ورزش هم می‌کنی؟

کسری: قبل از این که پام رو عمل کنم شنا می‌کردم، والیبال و فوتبال هم بازی می‌کردم.

سینا تو چی؟ چه ورزشی رو دوست داری؟

سینا: من پینگ‌پونگ رو خوب بلدم.
استقلال یا پرسپولیس یا تراکتورسازی؟

سینا: فقط تراکتورسازی.

کدوم ویژگی کانون بهت کمک کرد؟

سینا: به نظرم کانون یعنی برنامه‌ریزی.

کسری نظر تو چیه؟

کسری: به نظر من اولین و مهم‌ترین

سر ساعت ۸ کسری می‌رفت توی جلسه و من بیرون می‌موندم. نتیجه هر چی بود برام شیرین بود؛ چون تلاش کسری برام مهم بود و می‌دونستم کوتاهی نمی‌کنه.